

دکتر آنتونی جی. توماسینو، یهودیت پیش از عیسی، جلسه ۱۳ هیروودیس کبیر

تونی توماسینو و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر آنتونی توماسینو و آموزه‌های او در مورد یهودیت قبل از عیسی است. این جلسه ۱۳، هیروودیس کبیر است.

خب، بالاخره به پایان دوره بین دو عهد رسیدیم. درست به روزهای عهد جدید می‌رسیم، و به یکی از رنگارنگ‌ترین چهره‌های این دوران می‌رسیم، کسی که خوشبختانه چیزهای زیادی درباره‌اش می‌دانیم، خیلی بیشتر از آنچه که من می‌توانم در این جلسه به اشتراک بگذارم. ما به این دلیل درباره او چیزهای زیادی می‌دانیم که یوسفوس از یادداشت‌های نیکلاس دمشقی، که منشی شخصی هیروودیس بود، به عنوان مورخ شخصی خود، به عنوان پایه و اساس بسیاری از کارهایش استفاده کرده است.

بنابراین، ما در واقع اطلاعات زیادی در مورد هیروود کبیر، آنطور که شناخته می‌شود، داریم. حالا، اینکه او بزرگ بوده یا نه، خب، این موضوع به دیدگاه بستگی دارد. اکثر افرادی که چیزی در مورد هیروود می‌دانند البته اکثر افراد عهد جدید، یا افرادی که مسیحی هستند، او را به عنوان مردی می‌شناسند که مرتکب قتل عام بی‌گناهان شد، جایی که کودکان اطراف بیت‌لحم، زیر دو سال، توسط هیروود کشته شدند، زیرا او سعی داشت پادشاهی را در برابر تهدید احتمالی مسیح ایمن کند.

حالا، در مورد کشتار بی‌گناهان، باید بگویم که بسیاری از محققان باور ندارند که این یک رویداد تاریخی باشد. من مشکلی با آن ندارم. وقتی در مورد کارهای دیگری که هیروودیس انجام می‌داد و نوع وقایعی که در آنها دخیل بود می‌خوانید، وقتی در مورد نوع پارانویایی که او داشت و نوع مردی که بود می‌دانید، فکر می‌کنم مرگ حدود دو دوجین نوزاد چیزی نبوده که نه تنها خارج از توانایی‌های او باشد، بلکه حتی می‌توانست در آن روزها از مجازات فرار کند.

بنابراین، این ایده که قتل عام بی‌گناهان چیزی شبیه به یک افسانه است، نه، من فکر می‌کنم چیزی است که واقعاً نوع شخصیتی را که او به آن تبدیل شد، به ویژه در سال‌های آخر عمرش، به نوعی تجسم می‌بخشد. یک مرد واقعاً توسط جاه‌طلبی و همچنین پارانویای خود هدایت می‌شود. و شما تعجب می‌کنید، من دوست دارم یک شرح حال روانکاوانه از هرود کبیر داشته باشم، زیرا چه اتفاقاتی در کودکی آن مرد افتاده است که او را تا این حد ناامن و در عین حال کاملاً بی‌پروا و کاملاً وحشی کرده است، شاید کلمه خوبی برای آن باشد همانطور که او بود.

خب، البته ما قبلاً کمی در مورد او صحبت کرده‌ایم. می‌دانیم که او پسر آنتیپاتر، فرماندار ادومیه، بود. او از تبار ادومی بود و بنابراین یهودی خوبی محسوب نمی‌شد.

مطمئنم خیلی‌ها به رهبران اورشلیم یادآوری می‌کردند که کتاب مقدس می‌گوید هیچ ادومی تا نسل هفتم حق ورود به جماعت خداوند را ندارد. اما به هر حال، ادومی‌ها افراد محبوبی نبودند. آنها به طور کلی مورد علاقه یهودیان نبودند.

او به عنوان فرماندار جلیل منصوب شد و بلافاصله پس از سرکوب شدید شورش جلیلی‌ها و قتل عام بسیاری از مردم آنجا، دچار مشکل شد. هیروودیس به عنوان مردی بسیار قدرتمند، سوارکاری عالی، جنگجوی خوبی توصیف شده است، تمام آن ویژگی‌های شگفت‌انگیزی که از یک حاکم مردسالار در قلمرو انتظار دارید. آخرین بار، همانطور که می‌شنیدیم، آنتیگونوس حدود ۴۰ سال قبل از میلاد در همان حوالی به

یهودیه حمله کرد، پادشاه شد، خود را به عنوان پادشاه و کاهن اعظم اورشلیم منصوب کرد و هیروودیس مجبور به فرار شد.

اولین توقف او در پروازش مصر بود، جایی که احتمالاً انتظار داشت مارک آنتونی را پیدا کند. اما این اتفاق نیفتاد. مارک آنتونی قبلاً آنجا را ترک کرده بود.

مارک آنتونی قبلاً به روم بازگشته بود. بنابراین، کاری که هیروودیس باید انجام می‌داد این بود که مقداری پول قرض گرفت، که این کار را هم کرد، مقدار زیادی پول. او از افراد زیادی پول زیادی قرض گرفت و با آن پول به روم رفت.

حالا وقتی به رم رسید، پولش را صرف کارهای خیر کرد. این مارک آنتونی است. او همچنین با مارک آنتونی ملاقات کرد.

او البته رشوه پیشنهاد داد و مارک آنتونی به او اطمینان داد که اگر او را به نوعی به عنوان حاکم اورشلیم، در یهودیه، بازگرداند، پول بیشتری دریافت خواهد کرد. خب، مارک آنتونی کاری برای هیروودیس انجام داد که احتمالاً فراتر از رویای هرود بود. او به سنای روم رفت و هیروود، پسر آنتیپاتر، را معرفی کرد و درخواست کرد که این مرد پادشاه یهودیه شود.

من کاملاً مطمئنم که این چیزی نبود که هیروودیس انتظار داشت، اما این چیزی بود که مارک آنتونی درخواست کرده بود. و بنابراین، سنا آن را به مشورت پذیرفت و هیروودیس را در سال ۴۰ قبل از میلاد به عنوان پادشاه یهودا منصوب کرد. حال، منصوب شدن به عنوان پادشاه یهودا و واقعاً پادشاه یهودا بودن دو چیز جداگانه هستند زیرا رومی‌ها کاملاً مایل به انتصاب او بودند، اما در آن زمان حاضر نبودند هیچ نیرویی را برای نصب او به عنوان پادشاه یهودا اعزام کنند.

علاوه بر این، هیروودیس در آن زمان پول زیادی برای خرج کردن نداشت. اما او به یهودیه بازگشت و موفق شد ارتشی تشکیل دهد. در نهایت، او توانست رومیان را متقاعد کند که نیروهای مورد نیازش را در اختیارش قرار دهند و مجبور شد با فرمانداری که مطلقاً از همکاری با او امتناع می‌کرد، مقابله کند.

فرماندار از آنتیگونوس رشوه دریافت می‌کرد و تا زمانی که از آنتیگونوس پول می‌گرفت، آن تکه کاغذ کوچک که روی آن نوشته شده بود هیروود کبیر پادشاه است را نادیده می‌گرفت. بنابراین در نهایت، رومی‌ها مجبور شدند برای او پادرمیانی کنند و به فرماندار دستور دادند منابع مورد نیاز هیروود را برای نصب خود به عنوان پادشاه و شخص خودش به عنوان کاهن اعظم فراهم کند. بنابراین، به محض اینکه او با سربازان رومی خود وارد اورشلیم شد و کنترل آنجا را به دست گرفت، آنتیگونوس را از سمت خود برکنار کردند.

و نکته‌ی جالبی که وجود دارد این است که ظاهراً در این مرحله، آنتیگونوس اعدام می‌شود، که کاری نیست که رومی‌ها معمولاً با یک پادشاه انجام دهند. بنابراین به نظر می‌رسد که آنها امتیاز جالبی داده‌اند، اما وقتی در نظر بگیرید که بی‌کفایتی خودشان بود که به این مرد اجازه داد اینقدر مکرر فرار کند، تقریباً نمی‌توانید آنتیگونوس را سرزنش کنید. اگر رومی‌ها می‌خواستند درها را باز بگذارند، او فرار می‌کرد، بیرون می‌رفت و خودش را به اورشلیم برمی‌گرداند.

یکی از کارهایی که هیروودیس تقریباً بلافاصله تصمیم به انجام آن گرفت، ازدواج با مریمنه، نوه هراکلیوس بود. او فکر می‌کرد از این طریق می‌تواند ارتباط خود را با تاج و تخت تثبیت کند. او معتقد بود که این امر به نقش او به عنوان پادشاه مشروعیت می‌بخشد.

حالا، مشکل دیگری هم وجود داشت. هیروودیس قبلاً ازدواج کرده بود. او در آن زمان همسر دیگری و یک پسر داشت.

و به همین دلیل، همسر دیگرش، همسر اولش، را به همراه پسرش تبعید کرد. ظاهراً او در آن زمان واقعاً طلاق نگرفت، اما مریمنه واقعاً برای مدتی تنها همسر او شد. اوضاع دیگر به این شکل ادامه پیدا نمی‌کرد.

بنابراین، سلطنت هیروودیس معمولاً به سه مرحله تقسیم می‌شود. مرحله اول، دوره تثبیت نام دارد که از سال ۳۷ تا ۲۷ قبل از میلاد ادامه دارد.

حدود ده سال طول می‌کشد تا او بتواند این پادشاهی‌اش را تحت کنترل خود درآورد. حالا ما همه جناح‌های مختلف را داریم، همه افرادی که با یکدیگر می‌جنگند، همه افرادی که از او متنفرند، و هیروودیس سعی دارد گریه‌ها را دور هم جمع کند. بنابراین مدتی طول می‌کشد.

بعد از دوره تثبیت، ما یک دوره رونق داشتیم که از ۲۷ قبل از میلاد تا ۱۳ قبل از میلاد ادامه داشت. و سپس دوره‌ای که ما آن را دوره آشفتگی داخلی می‌نامیم. خب، می‌دانید، می‌توانید این را در کل این دوره بسط دهید.

اما این واقعاً ویژگی اصلی است که به نظر می‌رسد سال‌های آخر سلطنت هیروودیس را مشخص می‌کند. او در خانه و خانواده مشکلات زیادی داشت. این وضعیت تا زمان مرگش در سال ۴ قبل از میلاد ادامه داشت.

خب، تثبیت. بیایید در مورد تلاش برای تثبیت پادشاهی‌اش صحبت کنیم. هیروودیس باید بر چندین نیروی متخاصم غلبه کند، و من در اینجا در مورد چهار نیروی متخاصم صحبت خواهم کرد که عبارتند از مردم یهودا، اشراف، بقایای هاسمون‌ها و در نهایت، ملکه کئوپاترا که زیاد از هیروودیس خوشش نمی‌آید.

خب، یهودی‌ها. دلیل مخالفت یهودی‌ها چیه؟ خب، اول از همه، اونا فقط به این خاطر ازش متنفرن که اونا واقعاً یهودی نیست. اونا فقط یه نیمه یهودیه.

او تا حدودی یهودی است. و چون تا حدودی یهودی است، یهودیان از او کینه به دل داشتند. آنها فراموش نکرده بودند که او با مردم جلیل چه کرده بود.

بی‌رحمی او به آنها هشدار داده بود که او کسی نیست که بتوانند به او اعتماد کنند. آنها احساس می‌کردند که او تاج و تخت را غصب کرده است. در اینجا واقعاً دو خط فکری وجود داشت.

ما افرادی را داشتیم که فکر می‌کردند تاج و تخت متعلق به خانواده حشمونایی است و از آنجایی که او حشمونایی نیست، نباید تاج و تخت را داشته باشد. و البته، خط سنتی‌تری هم وجود داشت که می‌گفت تخت اورشلیم متعلق به نسل پادشاه داوود است و باید یکی از نوادگان داوود صاحب تاج و تخت باشد. هیچ کس فکر نمی‌کرد که تخت باید متعلق به یک ادومی باشد.

بنابراین، هیچ سابقه‌ای برای پادشاه بودن هیروودیس بر یهودا وجود نداشت. آنها نه تنها وقایع جلیل، بلکه وقایع دیگری از بی‌رحمی او را نیز تجربه کرده بودند، جایی که او شورش‌ها را به روش‌هایی کاملاً وحشیانه سرکوب می‌کرد. و نوعی حکومت نظامی را بر مردم تحمیل کرد.

در برهه‌ای از سلطنت خود، او هرگونه تجمع عمومی را ممنوع کرد. اگر گروهی از مردم در خیابان‌ها تجمع می‌کردند، فوراً متفرق می‌شدند، احتمالاً آنها را می‌زدند و مورد بازجویی قرار می‌دادند، یا شاید کتک مفصلی می‌زدند یا چیزی شبیه به این. همه این چیزها باعث شد مردم از او و حکومتش متنفر شوند.

آنها قصد نداشتند مثل الکساندر جانیوس، به او لیمو پرتاب کنند، چون می‌دانستند که این کار به معنای مرگ است. اشراف هم مشکلات خودشان را داشتند. سنهدرین کنترل بخش زیادی از یهودیه را در دست داشت و به نوعی حضور ثابتی در آن بود.

وقتی همه این ماجراها با هراکلیوس و آریستوبولوس و پسران آریستوبولوس در جریان است، تنها عنصر ثابت در تمام این ماجرا، سنهدرین بوده است که سعی در حفظ انسجام امور داشته است. و سنهدرین قدرت نسبتاً زیادی اعمال می‌کرد. وقتی گابینیوس پادشاهی را به این پنج منطقه اداری تقسیم کرد، هر کدام شورای حاکم خود را دارند.

آن شوراهای حاکم قدرت بیشتری از خود کاهن اعظم اعمال می‌کردند. آنها فقط در برابر رومیان پاسخگو بودند. بنابراین، می‌توان گفت که این افراد به زورآزمایی عادت کرده بودند.

خب، هیروودیس قدرت سنهدرین را از بین برد. او اساساً تمام اختیارات مدنی آنها را از آنها گرفت. هیروودیس می‌توان گفت، یک حاکم کاملاً فعال بود.

و کار به او ختم شد. و سنهدرین هنوز می‌توانست اجازه دهد، هنوز اجازه داشت تشکیل جلسه دهد. آنها می‌توانستند به مسائل مذهبی رسیدگی کنند.

اما تا جایی که به مسائل مدنی، تا جایی که به مسائل قانونی مربوط می‌شود، سنهدرین (شورای عالی یهود) در رسیدگی به این نوع مسائل ناتوان شده بود. می‌توان گفت بخش دیگری از اشراف که هیروود مجبور بود با آن سر و کار داشته باشد، خواهر خودش، خانمی به نام سالومه بود. و باز هم، این کار دشوار خواهد شد زیرا بسیاری از این افراد نام یکسانی دارند.

اگر بخواهید اینطور به آن فکر کنید، این همان سالومه‌ای نیست که رقص هفت حجاب را داشت. اما این سالومه‌ای دیگر است. و او، به عبارت دیگر، زنی واقعی و بسیار جاه‌طلب است.

هیروودیان، هیروود و خواهرش، ثروتمند بودند و آنتیپاتر یک شیخ ثروتمند بود، اما نه آنطور که کسی به طور خاص مردمی با فرهنگ بنامد. آنها چیزی شبیه کشاورزان ثروتمند یا چیزی شبیه به آن بودند. آنها چیزی شبیه خراش زیر سطح هستند.

خواهید دید که ظاهر قضیه خیلی عمیق نیست. بنابراین، این افراد تمایل داشتند بی‌رحم باشند و مسائل خود را به روش‌های خشونت‌آمیز حل کنند. و همچنین مقداری حسادت نیز در اینجا وجود داشت.

سالومه از حشمونیان بسیار رنجیده بود، و به ویژه از مریمه و مادر مریمه رنجیده بود. بنابراین، سالومه دائماً برای هیروودیس دردسر ایجاد می‌کرد و سعی در دامن زدن به اختلافات داشت. و احتمال زیادی وجود دارد که او خود نیز به دنبال تبدیل شدن به ملکه دیگری برای یهودیه بوده است.

چه کسی می‌داند؟ خب، حشمونایی‌ها و مشکلاتشان. خب، از جمله مشکلاتی که هیروودیس با این افراد داشت، مادرزن خودش بود. و او با مریمه، نوه هرکول، ازدواج کرده بود.

و مادرزنش، الکساندرا، با هرود آشکارا با تحقیر رفتار می‌کرد. او بی‌پروا از این مرد بیزار بود و او را پایین‌تر از دخترش می‌دانست. خوب، می‌دانید، این از بعضی جهات برای یک مادرزن طبیعی است.

اما از طرف دیگر، بیشتر مردم مادرزن یک خودبزرگ‌بین آدمکش نیستند. بنابراین، می‌دانید، باید با احتیاط در این مسیر قدم بردارید. بنابراین، بدون شک هیروودیس او را از سر راه برمی‌داشت.

اما او واقعاً احساس نمی‌کرد که بتواند از مجازات فرار کند، زیرا متأسفانه برای او، الکساندرا یک دوست صمیمی بسیار قدرتمند داشت. می‌دانید، بهترین دوست همیشگی او کئوپاترا بود. و بنابراین، هیروودیس به خاطر کئوپاترا نمی‌توانست کار زیادی در مورد الکساندرا انجام دهد.

و علاوه بر این، کئوپاترا هم از او خوشش نمی‌آمد. و کمی بعد به این موضوع خواهیم پرداخت. بنابراین کمی پس از اینکه هیروودیس پادشاه شد، مردی را به عنوان کاهن اعظم منصوب کرد که از افراد عادی بود و فکر می‌کرد که امن خواهد بود و تهدیدی برای قدرت شخصی خودش نخواهد بود.

خب، الکساندرا این را دوست نداشت. او می‌خواست پسر خودش، که می‌توانست برادر مریمنه باشد، به عنوان کاهن اعظم منصوب شود. او پسری ۱۶ ساله و ظاهراً بسیار خوش‌قیافه بود.

و همه مردم واقعاً طرفدار انتصاب او به عنوان کاهن اعظم بودند. آنها، می‌دانید، ۱۶ سال برای یک کاهن اعظم خیلی زود به نظر می‌رسد، اما مردم از آن حمایت کردند. الکساندرا این را می‌خواست.

هیروودیس از این ایده متنفر بود. البته او از این ایده متنفر بود، زیرا او به تهدیدی برای قدرت خود هیروودیس تبدیل می‌شد. خوب، این منجر به کمی دردسر شد.

کئوپاترا قدرت‌نمایی کرد و مارک آنتونی به هرود دستور داد تا آن جوان، آریستوبولوس، را به عنوان کاهن اعظم منصوب کند. بنابراین، هرود ترتیبی داد تا این جوان دچار حادثه شود. و این اتفاق در حالی رخ داد که او این استخر زیبا و شگفت‌انگیز را ساخته بود تا در روزهای گرم تابستان در آن خنک شود.

و کاهن اعظم جدید با چند تا از خدمتکارانش توی استخر داشت عیاشی می‌کرد. و خدای من، دعوايشان کمی زیادی خشن شد و مرد جوان غرق شد. بله.

الکساندرا فریاد زد: «قتل فجیع». «خیلی هم قتل فجیعی نبود، اما قطعاً قتل بود. اما او البته از کئوپاترا شکایت کرد، و کئوپاترا از مارک آنتونی شکایت کرد، و مارک آنتونی هم تقریباً مثل من بود، احتمالاً کاری که من می‌کردم.

به هر حال، مادر شوهرش، همسرش، مریمنه، نیز کمی برای او مشکل‌ساز است زیرا مریمنه واقعاً شیفته‌ی شوهرش نیست. این یک ازدواج سیاسی است، یک ازدواج از پیش تعیین‌شده، و سوالاتی در مورد اینکه آیا او واقعاً شوهرش را دوست داشته یا نه وجود دارد. حالا، هیروودیس عمیقاً او را دوست داشت.

او کاملاً، کاملاً به مریمنه وفادار بود. این واقعیت که مریمنه عشق او را به همان شیوه پاسخ نداد، او را آزرده خاطر کرد و همچنین تا حدودی به ناامنی‌های خودش دامن زد. بیایید اینجا کمی در مورد کئوپاترا صحبت کنیم.

البته، او با الکساندرا دوست است، اما او همچنین می‌خواهد فلسطین را به قلمرو خودش اضافه کند. و او به نوعی، اوه، مارک آنتونی، می‌توانی لطفاً فلسطین را به من بدهی؟ چرا او اینقدر به فلسطین علاقه‌مند بود؟

خب، چند دلیل دارد، اما یکی از دلایل اصلی به خاطر محصولات فلسطین و به ویژه درختان خرما پی بود که در آنجا بودند، که برخی از بهترین خرماهای کل خاورمیانه را تولید می کردند، و او می توانست با فروش آن خرماها پول زیادی به دست آورد. اینجا چیز دوست داشتنی ای است.

به بینی اش توجه کنید. ظاهراً این یکی از زیباترین زنانی است که تا به حال زندگی کرده اند. البته نه دقیقاً مطابق با معیارهای زیبایی ما.

بینی او بسیار بزرگ و برجسته است، اما برای رومی ها، داشتن بینی بزرگ نشانه زیبایی و قدرت محسوب می شد. بلز پاسکال، فیلسوف و ریاضیدان، این کنایه کوچک را مطرح کرد: اگر بینی کلتوپاترا کمی کوچکتر بود، چهره کل جهان تغییر می کرد.

نقل قول زیبایی بود. اما بله، به دلیل این واقعیت که او بسیار فریبنده و دارای بینی اشرافی بود، توانست نه تنها ژولیوس سزار، بلکه مارک آنتونی را نیز اغوا کند. بنابراین او از مارک آنتونی چندین سرزمین کلیدی در فلسطین را دریافت کرد.

و البته، این موضوع به هیچ وجه هیروود را از اینکه زمین هایش قطعه قطعه و تقسیم شده بود تا کلتوپاترا را راضی نگه دارد، خوشحال نمی کرد. بنابراین، مشکل کلتوپاترا در سال ۳۱ قبل از میلاد حل شد، زمانی که نبرد آکتیوم، آنتونی و کلتوپاترا را مجبور به خودکشی کرد. و بنابراین در آن زمان، هیروود اکنون خود را مجبور می بیند که خود را برای پسر تازه وارد محله، مردی به نام اکتاویان، که در نهایت عنوان آگوستوس به او داده می شود، عزیز کند.

بنابراین، با این حال، قبل از اینکه بتواند به آن موضوع رسیدگی کند، باید به یک مشکل کوچک دیگر، یک منبع بالقوه تنش دیگر در پادشاهی اش، رسیدگی می کرد. هیرکانوس، کاهن اعظم پیر، هنوز آنجا بود. حتی بدون گوش هایش، هیروودیس او را به عنوان یک تهدید می دید.

و بدین ترتیب، او هیرکانوس را به قتل رساند. بدین ترتیب دوران پروتق سلطنت هیروود آغاز شد. هیروود خود را به عنوان قربانی خیانت مارک آنتونی به آگوستوس معرفی کرد.

به من نگاه کن. من آدم بیچاره ای هستم. مارک آنتونی با من بد رفتاری کرده است.

و آگوستوس، البته، خب، بله، من قطعاً این را درک می کنم. او با همه اینطور رفتار می کند، می دانید. دوست بودن با مارک آنتونی به دلیل اینکه مارک آنتونی دور انگشت کلتوپاترا پیچیده شده، خیلی مفید نیست.

آگوستوس تمام زمین های را که مارک آنتونی به کلتوپاترا بخشیده بود به هیروود بازگرداند. او همچنین او را در مقام پادشاه یهودا تثبیت کرد و به پاس خدمات و وفاداری اش به حاکم روم، افتخارات بیشتری به او اعطا نمود. اکنون، پیش از آغاز این دوره واقعاً پروتق، یک حشمونائی دیگر سقوط خواهد کرد.

و این همسر هیروودیس است. این خود مریمنه در سال ۲۹ قبل از میلاد است. در سال ۲۹ قبل از میلاد هیروودیس، هنگامی که برای حضور در برابر آگوستوس به روم می رفت، مراقبت از مریمنه را به یکی از معتمدترین محافظانش سپرد و به این محافظ گفت، اگر برنگردم، می خواهم او را بکشی.

خب، مریمنه آنجا در قصرش نشسته و منتظر بازگشت شوهرش است، و دارد می گوید، خب، من فکر نمی کنم او واقعاً هرگز مرا دوست داشته باشد. و این دوست محافظ می گوید، اوه، او کاملاً به تو وفادار است، عزیزم. خب، تصور کن: او به من دستور داده که اگر برنگردد، تو را خواهم کشت.

او اینقدر به تو وفادار است. به دلایلی، مریمنه از این ایده خیلی خوشش نیامد. بنابراین، وقتی هیروودیس برگشت، بیشتر از همیشه با او بی تفاوت شد و واقعاً نمی‌خواست هیچ ارتباطی با او داشته باشد.

و هیروودیس می‌گوید، چه اتفاقی افتاده؟ فکر می‌کردم او عاشق من می‌شود، و نمی‌دانم چه اتفاقی دارد می‌افتد و خب، اینجاست که خواهرش وارد ماجرا می‌شود و می‌گوید، آن زن شرور کوچولو، وقتی تو نبودی، با محافظ خودت، مرتکب زنا شده است. و بنابراین، هیروودیس با باور کردن اتهامات، چون دلیلی نداشت که اتهامات را باور نکند، دستور داد مریمنه را خفه کنند.

در همان جایی که با او ازدواج کرده بود، اتفاقاً، که کمی غم‌انگیز و طعنه‌آمیز است. اما بعد از اینکه ماریامن را به قتل رساند، به نوشیدن مشروبات الکلی روی آورد و نزدیک بود با زیاده‌روی در مصرف الکل خودکشی کند. الکساندرا، که حالا دامادش، داماد سابقش، را در چنین شرایطی می‌دید، تصمیم گرفت برای تصاحب پادشاهی نقشه بکشد.

و نقشه لو رفت. خود او نیز اکنون اعدام شد. تنها رقبای احتمالی باقی مانده برای حشمونائیان بر سر تاج و تخت، پسران خود هیروودیس بودند.

بنابراین، این پایان دوره تثبیت است. برای دوران رونق، واقعاً اصلی‌ترین چیزی که می‌توانیم در مورد این دوره صحبت کنیم، پروژه‌های ساختمانی است. هیروودیس به شدت به ساخت و ساز روی آورد.

حالا، او به نوعی با آگوستوس رقابت می‌کرد. آگوستوس لاف زده بود که روم را شهری از آجر یافته و آن را شهری از مرمر باقی گذاشته است. خب، هیروودیس هم سعی دارد همین کار را با یهودیه انجام دهد.

او در تلاش است تا یهودیه را به ملتی بزرگ و اورشلیم را به شهری ویتروینی تبدیل کند. و برای اینکه هر ملتی بزرگ باشد، باید معبدی بزرگ داشته باشد. و بنابراین هیروودیس تصمیم گرفت که آن سازه کوچک را که در سال ۵۱۵ قبل از میلاد ساخته شده بود، با معبدی که شایسته یک پادشاهی بزرگ باشد، جایگزین کند.

خب، مردم اورشلیم واقعاً مدیون این ایده نبودند. این ادومیایی از ساختن معبد یهودی چه می‌دانند؟ بنابراین، او گروهی از صنعتگران یهودی را برای طراحی آن استخدام کرد. و وقتی مردم طرح‌ها را دیدند، گفتند، اوه، این بد نیست.

می‌دونی، این بد نیست. علاوه بر این، اونا گفتن، خب، می‌دونی، ما نمی‌تونیم به مشن خارجی رو بذاریم اینجا. و روی این چیزا کار کن. می‌دونی، این به کار مقدسه، و باید توسط آدم‌های مقدس انجام بشه.

و بنابراین، کاری که هیروودیس کرد این بود که گروهی از کاهنان را برای نجاری آموزش داد تا همه کارها توسط کاهنان انجام شود. خب، می‌دانید، ممکن است به شما اجازه دهیم که این کار را ادامه دهید، اما نمی‌توانیم از قربانی کردن خودمان دست بکشیم. برخی فکر می‌کنند که این ممکن است فقط نقشه‌ای برای نابودی معبد باشد.

او می‌گوید، «می‌دانی، من به تو می‌گویم چه کار خواهیم کرد. ما معبد جدید را بدون تخریب معبد قدیمی خواهیم ساخت.» این دقیقاً همان کاری بود که او انجام داد.

آنها معبد جدید را در اطراف بنای قدیمی ساختند و سپس بنای قدیمی را از هم جدا کرده و بیرون آوردند. برای اینکه فضای کافی برای این مجموعه معبد وجود داشته باشد، مجبور شدند سطح کوه را کاملاً صاف کنند. آنها آن را با سنگ‌های خرد شده پر کردند.

آنها دور تا دور آن دیوار حائل ساختند. مجموعه معبد در واقع چندین هکتار را پوشش می‌داد و حداقل در آن زمان، بزرگترین مجموعه معبد، بزرگترین مجموعه برای اهداف مذهبی بود که تا به حال در تاریخ جهان ساخته شده بود. و نحوه توصیف معبد کاملاً باشکوه بود.

می‌گویند وقتی از مدیترانه عبور می‌کنید، می‌توانید از کیلومترها دورتر در دریا، نور خورشید را ببینید که از فویل طلایی بالای سقف معبد می‌تابد. بعدها خاخام‌ها، که هرگز چیز خوبی در مورد هیروود نگفته بودند گفتند که اگر معبد هیروود را ندیده بودید، نمی‌توانستید بگویید که زیبایی دیده‌اید. این معبد یکی از عجایب بزرگ جهان محسوب می‌شد و مردم از سراسر امپراتوری روم برای آوردن ثروت و هدایا به معبد خدای بزرگ اسرائیل در اورشلیم می‌آمدند.

بنابراین، یک دستاورد کاملاً قابل توجه در آنجا بود. قیصریه به شهر ویتربنی او تبدیل شد. یک ملت واقعاً بزرگ به یک بندر واقعاً بزرگ نیاز دارد، اما آنها بندری نداشتند.

بنابراین، کاری که او تصمیم گرفت انجام دهد این بود که شهری بسازد که واقعاً ثروت سرزمینش را به نمایش بگذارد. او مکانی قابل توجه با یک تئاتر فوق‌العاده در آن ساخت، شهری واقعاً به سبک یونانی. هیچ راه دیگری برای توصیف آن وجود ندارد، جز اینکه کاری که او با قیصریه انجام داد، دستاوردی شگفت‌انگیز بود.

او همچنین تعدادی قلعه، از جمله درست در خود اورشلیم، ساخت. او عکا را بازسازی کرد. عکا، آن قلعه قدیمی درون اورشلیم را که سربازان یونانی را در آن قرار داده بودند، به خاطر دارید؟ خب، او حالا این را بازسازی کرد.

این قلعه تبدیل به قلعه آنتونیا شد که البته به نام مارک آنتونی نامگذاری شده است. وقتی شروع به کار می‌کنید و وقتی نامی برای پروژه انتخاب می‌کنید، متوقف کردن آن در میانه مسیر کمی دشوار است. احتمالاً در این مرحله برای او کمی شرم‌آور بود.

اما به هر حال، نام آن به آنتونیا تغییر یافت. بنابراین، عکا بازسازی شد. او همچنین فقط به یهودیان لطف و عنایت نداشت.

او همچنین پول زیادی را صرف شهرهای یونانی در قلمرو خود کرد. نه تنها معبد بزرگ خداوند در اورشلیم ساخته شد، بلکه تعداد زیادی معبد بت‌پرستان در سراسر یهودیه و جلیل و آن مناطق با پول و بودجه‌ای که هیروودیس کبیر فراهم کرده بود، ساخته شد. او شهر سامره، شهری که توسط یوحنا هیرکانوس ویران شده بود را بازسازی کرد.

نام آن به سببسته تغییر یافت که معادل آگوستوس در یونانی بود. و به یکی دیگر از شهرهای یونانی تبدیل شد. قیصریه، ما نمی‌توانیم به اندازه کافی تأکید کنیم که چگونه این شهر واقعاً بزرگترین شهر بندری در شرق بود.

واقعاً همینطور بود. و به دلیل تمام این کارهای شگفت‌انگیزی که هیروودیس انجام می‌داد، شهرت زیادی در سراسر امپراتوری روم داشت. و فکر می‌کنم این یکی از چیزهایی بود که وقتی بیشتر در موردش مطالعه کردم و

فهمیدیم که هیروودیس و خانواده‌اش و برخی از همکارانش در آن روزها واقعاً در روم بسیار مشهور بودند، بیشتر شگفت‌زده شدم.

و بعضی از طنزپردازان رومی واقعاً در مورد هیروود جوک می‌ساختند. او مثل یکی از چیزهایی بود که دور آسبردکن در موردش صحبت می‌شود. هی، شنیدی هیروود الان چه کار کرد؟ اما کار دیگری که او انجام داد، که خیلی خیلی مهم بود، تأمین حقوق یهودیان در سراسر امپراتوری روم بود.

به یهودیان اجازه داده شد که طبق قوانین خودشان، طبق آداب و رسوم خودشان زندگی کنند و کارهایی را انجام دهند که هویت یهودی آنها را غنی‌تر می‌کرد. خود او، کمی این موضوع را زیر سوال برد. یکی از چیزهایی که در این برهه اتفاق افتاد این بود که، با توجه به سیاست خارجی‌اش، او توانست دوستی نزدیکی با آگوستوس و آگریپا، که یکی از دیگر ژنرال‌های آگوستوس بود، برقرار کند.

اما او خود را با مشاوران یونانی، یونانیان، احاطه کرد. او این افراد را به اورشلیم آورد. او از آنها فلسفه آموخت.

او این معابد بت‌پرستان را بنا کرد. او بسیار مراقب بود که با هیچ یک از عاداتش یهودیان را نرنجانند، که کمی عجیب بود زیرا در اینجا او در مورد اطمینان از حمام کردن صحیح و شستن دست‌هایش طبق آداب و رسوم یهودی بسیار دقیق بود. تمام کاخ‌هایی را که ساخت، کاخ ماسادا نامید.

او هیروودیوم، کاخ دیگری داشت، و آنها همیشه مجهز به استخرهای حمام مذهبی بودند که می‌توانستید به آنجا بروید و طهارت خود را که برای مراسم یهودی لازم بود، انجام دهید. می‌دانید، او با پشتکار از تمام چیزهایی که خلاف قوانین کوشر یهودی تلقی می‌شد، اجتناب می‌کرد. این باعث شد که یک مرد شوخ طبع بگوید که ترجیح می‌دهد خوک هیروود باشد تا پسر هیروود، و کمی هم به این واقعیت اشاره کرد که کلمه یونانی برای خوک و پسر بسیار شبیه به هم تلفظ می‌شود.

اما ایده، البته، این بود که خوک‌های هیروودیس به خوبی تغذیه و نگهداری می‌شدند، در حالی که پسرانش تمایل شدیدی به مردن داشتند. بیایید ادامه دهیم. بنابراین، بیایید به آخرین بخش اینجا برویم.

این یکی از سکه‌های قلمرو هیروودیس است، و یکی از چیزهایی که در مورد این سکه جالب است این است که، خواهید دید چه چیزی اینجا کم است. هیچ چهره‌ای روی این سکه وجود ندارد. معمولاً، حتی در سکه‌ها، البته تا به امروز، چهره روسای جمهورمان را روی سکه‌هایمان داریم.

اگر به سکه‌های پادشاهان یونان نگاه کنید، آنها همچنین چهره خدایان یا خودشان را در زمان‌های مختلف به تصویر کشیده‌اند. هیچ چهره‌ای روی این سکه‌ها نیست. چرا؟ زیرا یهودیان آن را یک تصویر حکاکی شده می‌دانستند.

بنابراین، شما نباید با قرار دادن تصاویر حکاکی شده روی سکه‌هایتان، یهودیان را آزرده خاطر می‌کردید. اینجا ویرانه‌هایی از قیصریه وجود دارد و مردم اوقات خوشی را سپری می‌کنند، اما البته این نمی‌تواند شکوه و جلالی را که این مکان در گذشته داشته است، برایتان توصیف کند.

او از بتی استفاده کرد که در آب سفت می‌شود. این یک اختراع نسبتاً جدید در آن زمان است و آنها از آن برای ساخت و ساز در زیر آب اینجا استفاده کردند تا بتوانند این سیستم‌های اسکله فوق‌العاده را داشته باشند که مردم بتوانند از آنجا وارد شوند. این ماکت معبد هیروود است و می‌توانید تا حدودی تصور کنید

که چه شکلی بوده است، اما بسیار بسیار بلندتر از معبد دوم، چه معبدی که در سال ۵۱۵ ساخته شده باشد و چه حتی در آن مورد، از معبد سلیمان بود.

البته اینجا کمی سخت است که حق مطلب را ادا کنیم، چون این فقط یک مدل است. از اینجا می‌توانید ببینید که خیلی بزرگ نیست، اما خود مجموعه، همانطور که قبلاً گفتم، عظیم و زیبا و یک شگفتی بود. خوب، بیایید در مورد بدبختی‌های خانوادگی او از ۱۳ قبل از میلاد تا ۴ قبل از میلاد صحبت کنیم.

پارانویای هیروود او را به کشتن سه پسر دیگرش سوق داد. او 10 همسر داشت. همسر اولش، دوریس، یک فرد عادی بود.

او همان کسی بود که او به همراه پسرش تبعید و تبعید کرده بود. او پسری به نام آنتیپاتر داشت. وقتی که او شروع به فکر کردن کرد که شاید پسران دیگرش در حال توطئه برای گرفتن تاج و تخت از او هستند، او و پسرش را به اورشلیم فراخواند تا رقیب بالقوه دیگری برای تاج و تخت خود فراهم کند.

ما ماریامنه را داریم، که مادر اسکندر و آریستوبولوس است، که اسکندر آنها را کشته بود. اسکندر و آریستوبولوس، دو پسر، برای تحصیل در رم به آنجا فرستاده شدند. ماریامنه دوم، باور کنید یا نه، دو همسر به نام ماریامنه داشت.

او پسری به نام هیروودیس داشت. هیروودیس همسری به نام مالتوس داشت که او هم سامری بود و مطمئنم که این ازدواج هم برای هیروودیس دوستی به ارمغان نیاورد، اما او مادر دو پسر به نام‌های آرخلائوس و آنتیپاس بود. سپس زنی به نام کئو اهل اورشلیم داشت که او نیز مادر مردی به نام فیلیپ بود.

چند نفر از این پسران بعداً مقداری قدرت و مقام حکومتی به ارث خواهند برد. اما اسکندر و آریستوبولوس دو پسر مریمنه، وقتی از روم بازگشتند، آنطور که ممکن است تصور کنید با پدرشان گرم نگرفتند، چون می‌دانستند که او مادر را کشته است. بنابراین، سالومه تصمیم گرفت با تهمت زدن به آنها نزد هیروود، اوضاع را بدتر کند و در نهایت، هیروود به این باور رسید که آنها علیه آنها توطئه می‌کنند و هر دو را اعدام کرد.

بنابراین، سوءظن هیروودیس، و نفرتش، بیشتر شد. او تعدادی قلعه ساخت، و هیروودیس در این مکان قابل توجه بود زیرا او به نوعی بازی صدف را انجام می‌داد. او همیشه می‌ترسید که کسی سعی در کشتن او داشته باشد.

بنابراین، او دستور داد این قلعه‌ها را در نقاط مختلف امپراتوری خود بسازند، و سپس می‌رفت و مدتی در یک قلعه زندگی می‌کرد. سپس به قلعه دیگری نقل مکان می‌کرد، و آدرسی برای ارسال از خود به جا نمی‌گذاشت. بنابراین، مردم دقیقاً نمی‌دانستند که او کجاست زیرا او در این دوره همیشه از مردم می‌ترسید.

نزدیک به پایان عمر هیروودیس، پسرش آنتیپاتر سعی کرد تاج و تخت را به دست آورد. او قصد داشت هیروودیس را ترور کند. این یکی از آن توطئه‌های کوچک و قابل توجه بود.

آنها می‌خواستند او را مسموم کنند، بنابراین آنتیپاتر ساقی هیروود را وادار می‌کند که در شراب سم بریزد، اما به نحوی ساقی خودش جام را نوشید و مُرد. بنابراین وقتی این مرد ناگهان از جامی که برای هیروود در نظر گرفته شده بود، می‌میرد، هیروود، البته، می‌داند که کسی سعی داشته او را بکشد. همانطور که گفتم، فقط به این دلیل که شما پارانویید هستید به این معنی نیست که همه دنبال شما نیستند.

بنابراین، آنتیپاتر دستگیر می‌شود، مورد بازجویی قرار می‌گیرد و در نهایت اعدام می‌شود. بنابراین، در این دوره البته، ما حادثه قتل عام بی‌گناهان را داریم. عیسی احتمالاً حدود شش سال قبل از میلاد مسیح متولد شده است.

بیاید این را در نظر بگیریم. اما در آن زمان، هیروودیس کاملاً در توهم پارانوئید خود بود و فکر می‌کرد همه علیه او توطئه می‌کنند. و وقتی این سه مرد خردمند، یا هر تعداد که بودند، در اورشلیم ظاهر شدند و گفتند، هی، ما شنیده‌ایم که یک پادشاه جدید در اورشلیم آمده است! می‌دانید؟ هیروودیس حاضر نبود چنین چیزی را بپذیرد.

بنابراین، هیروودیس در سال ۴ پیش از میلاد درگذشت. او در این زمان حدود ۷۰ سال سن داشت. او چند پسر از خود به جا گذاشت و هر سه پسر برای رسیدن به پادشاهی یهودا رقابت می‌کردند.

وقتی اوضاع فروکش کند، هیچ‌کدام از آنها به عنوان پادشاه یهودیه منصوب نمی‌شوند. بلکه همگی به عنوان فرمانداران قلمروهای مختلف یهودیه منصوب می‌شوند. یکی از این پسران را به خوبی می‌شناسیم.

یکی از آنها هیروودیس است و او در وقایع عهد جدید بسیار برجسته می‌شود. همچنین فیلیپ را داریم که در شمال تراخونیتیس است و نام او نیز در عهد جدید آمده است. آرخلائوس که به عنوان فرماندار یهودیه منصوب شد، خیلی دوام نیاورد، زیرا پس از چند سال از مقام خود برکنار شد و به دلیل بی‌کفایتی و فساد به تبعید فرستاده شد.

بنابراین، برخی از قلعه‌هایی که ساخته شدند. ظاهراً، ظاهراً، هیروود در هیروودیوم دفن شده است، و آنچه من متوجه شده‌ام این است که آنها اخیراً فکر می‌کنند مقبره او را کشف کرده‌اند. این چیزی بود که برای مدت بسیار طولانی، آنها هیچ ایده‌ای نداشتند که او کجا دفن شده است.

افسانه‌ای وجود دارد، که ممکن است درست باشد یا نباشد، مبنی بر اینکه هیروود دستور داده بود که تمام اشراف‌زادگان تمام شهرهای یهودیه، زمانی که او در بستر مرگ بود، در یک ورزشگاه جمع شوند، و اینکه وقتی او مُرد، هیروود می‌خواست تمام آن اشراف‌زادگان را قتل عام کنند تا فریاد بزرگی از غم و اندوه در مرگ هیروود بلند شود. خوشبختانه، خوشبختانه، آن فرمان هرگز اجرا نشد، اگر اصلاً چنین فرمانی وجود داشت یا نه. اما اینها انواع اعمالی بودند که مردم در آن زمان به هیروود اعتقاد داشتند.

خب، در مورد این مرد چه می‌توانیم بگوییم، جز اینکه او این آشفتگی را از خود به جا گذاشت؟ خب، اینجا آرخلائوس، فرماندار یهودا تا سال ۴ میلادی را داریم. هیروودیس آنتیپاس، که تا سال ۳۹ میلادی بر جلیل حکومت می‌کرد، او نیز عزل و تبعید شد، و البته این همان مردی است که بر محاکمه عیسی نظارت داشت و سپس فیلیپ، که بر ایتریا و تراخونیتیس حکومت می‌کرد، در سال ۳۴ میلادی درگذشت، و در واقع به مرگ طبیعی درگذشت.

همه این مردان به سرنوشت غم‌انگیزی دچار نشدند. اما در مورد هیروودیس چه می‌توانیم بگوییم؟ چرا او را کبیر می‌نامیم؟ به نظر من عمدتاً به دلیل پروژه‌های ساختمانی بزرگش، اما نمی‌توان از روشی که او حقوق یهودیان را در سراسر امپراتوری تضمین کرد، چشم‌پوشی کرد. این یک دستاورد نسبتاً مهم بود.

به دلیل کارهای هیروود، به دلیل تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او برای قومش، یهودیان در یهودیه کاملاً امن ماندند. حتی پس از شورش بزرگ در سال ۷۰ میلادی، حتی پس از دست دادن معبدشان، یهودیان همچنان می‌توانستند از برخی حقوق و نوعی جایگاه ممتاز در امپراتوری روم برخوردار باشند. بنابراین، آنها مجبور نبودند او را دوست داشته باشند، و نداشتند.

اما از طرف دیگر، آنها نمی‌توانستند بگویند که هیروودیس هیچ کاری برایشان نکرده است، چون مطمئناً کرده بود. اما در پایان سلطنت او، تا زمان مرگش، خصومت‌ها به جایی رسید که می‌دانستید چیزی قرار است بشکند. و چند دهه طول کشید، اما در نهایت این اتفاق افتاد.

این دکتر آنتونی توماسینو و آموزه‌های او در مورد یهودیت قبل از عیسی است. این جلسه ۱۳، هیروودیس کبیر است.